



کنکاشی پیرامون هنر

عاطفه محمودی

کارمند کتابخانه استان مرکزی شهرستان شازند (مدرک : کارشناسی)، اراک، ایران.

atefemahmodi64@yahoo.com

چکیده :

مقاله حاضر با هدف مطالعه و بررسی اجمالی به گستره ی هنر و روند تدریجی تغییرات هنر، به نقش هنر در زندگی انسان می پردازد و به چیستی و چگونگی شکل گیری اثر هنری و نقش نویسنده در خلق اثر به کارکرد مناسکی هنر در قرون وسطی و جدال میان فرهنگ و هنر پرداخته میشود ؛ هدف از این بررسی سوق دادن دیدگاهمان به سمت بسترهای متفاوتی از هر موضوعی و در اینجا "هنر" می باشد. ابتدا به تعاریف هنر پرداخته می شود و سپس هنر در دوران کلاسیک، هنر در دوران مدرن و نگاهی به هنر امروز می اندازیم و در این بینابین به تأثیرات زندگی امروز انسان بر کارکرد هنر پرداخته می شود. در این بحث نگاه افلاطون به هنر و موضوع زیبایی شناختی اثر و مفهوم هاله از نظر دور نخواهیم داشت. پرداختن پیرامون اصالت اثر هنری و هستی اجتماعی بوجود آورنده آن از موضوعات دیگری است که اجمالاً در طی مقاله به آن پرداخته می شوند و توجه به کارکرد آثار هنری در قرون وسطی و نوع زندگی هنرمندان نیز بررسی خواهد شد و به داستان به عنوان شکلی از هنر نیز نگاهی اجمالی خواهیم داشت.

واژگان کلیدی:

مفهوم هاله، عصر مدرن، کارکرد هنر، بازتولیدپذیری هنر



مقدمه:

از نخستین تجربه انسان در نقش پردازی داخل غارها گرفته تا واپسین آثار هنری امروز جهان، موضوعی در خور تأمل است که می بایست به آن پرداخته شود. از آنجا که هنر مانند دیگر دستاوردهای فکر و بازوی آدمی، امری اجتماعی بوده و هست، بنابراین عناصر بیانگر و القاگر آن از مناسباتی بر می جوشد که میان انسان ها برقرار هست. بر این اساس لمحہ ها و رخداد های زندگانی انسانها، که همانا تاریخ مبارزات پر کشش و کوشش فردی و جمعی آنان است، در آثار ادبی و هنری هر عصر بازتاب پیدا می کند. آثار یک هنرمند بازتابهای عقیدتی عصر او را در بر دارد. مشخصات هنری یک اثر در یک کشور با اثری در کشور دیگر فرق دارد. این همه با شرایط و تحول ها و موقعیت اجتماعی انسانها و خاصه با آرمان و جهان بینی آنان در هر دوره و عصری حال و هوا و رنگ و بو و شایبه های خاص خود را در بر می گیرد و بسته به رگه های مردمی و هم زمانی و هم مکانی و جهان شمولی خود به بقا و هستی خود پیوسته ادامه می دهد و یا اگر با انسان و آدمیزادگی آدمی کاری نداشته باشد به زباله دان تاریخ سپرده می شود. در این مقاله سعی بر این بوده با زبانی موجز و ساده تر به بررسی هنر و چندی از موضوعات پیرامونی آن پرداخته شود.

تعریفی از هنر:

چیزی به عنوان هنر مطلق و در اصل به معنای جوهری اش وجود ندارد. هنر بیانگر خود جوش آفرینشگر آن است یعنی از درون می جوشد و جوشش و انقلابی درونی است، آتش فشانی که می بایست فوران کند که گریزگاهی جز هنر ندارد. میدانانی است که آفرینشگر به جستجو و کاوش درون خود و جهان پیرامونش می پردازد.

هنر را به دو دسته هنر مفید و هنر زیبا نیز تقسیم بندی می کنند. طبقه بندی هنرهای زیبا به چهار دسته ۱- هنرهای همانند موسیقی ۲- هنرهای بصری مثل نقاشی، پیکره سازی ۳- ادبیات به عنوان هنری نمادی (سمبلیک) ۴- هنرهای مرکب: از یک یا چند واسطه ی هنری ترکیب شده اند مثل: اپرا

باید بکوشیم جهان را طوری بنگریم که انگار اولین باری است که با هر چیزی روبرو میشویم و دنیا را از نو نظاره می کنیم و این بار از نظرگاه خود ما، چرا که هر کس می تواند نظرگاهی ویژه و مختص به خود داشته باشد و این به اضافه شدن ذهن هنرمند به اثر هنری است که آن را خلق می کند.

در گذشته، نقاشی و تندیس ها در ردیف هنرها قرار نمی گرفته اند، بلکه از نیاز ضروری انسان بوده است که این آثار شکل گرفته اند؛ به این علت که انسان از زبان گفتاری و بلاغت برای برقراری ارتباط و رساندن مفاهیم برخوردار نبوده و ناگزیر از تصاویر استفاده می نموده است. در گذشته هنرها کارکرد دینی داشتند چون در آن زمان دین و ایدئولوژی ها پاسخ گوی سوالات انسان بوده و قبل از آن اسطوره ها این وظیفه را برعهده داشتند. اما امروزه هنر عهده دار چیست؟ به نظر میرسد هنر امروز از مناسک دینی و آداب و سنت ها فاصله گرفته است. امروز هنر شکلی کالایی و تجاری یافته، اکنون این پول و سرمایه است که به ظاهر پاسخ گوی سؤال ها و نیازهای انسان شده و به تعبیری دیگر جای ایدئولوژی ها را در زندگی انسان گرفته است. دنیای امروز با همه ساز و کارش ظاهراً پاسخگویی سوالات و نیازهای انسان امروزی گردیده و انسان عصر حاضر برای یافتن پاسخ کوچکترین سوالاتش در صفحات وب جستجو می کند و اکنون دنیای گسترده اینترنت و رسانه جایگزینی برای اسطوره هاست و در این صحنه است که هنر امروز می بایست به حیات خود ادامه دهد.



هنرمند کیست:

هنرمندان در دور زمانی کسانی بودند که کلوخه ای رنگین از زمین بر می داشتند و شکل گوزن و دیگر حیوانات را بر دیوار غارها ترسیم می کردند. در روزگار ما نقاشان رنگ هایشان را حاضر و آماده می خردند و پوسترهای تبلیغاتی طراحی می کنند در این فاصله بلند تاریخی چه اتفاق های بزرگ و کوچکی که نیفتاده است.

می توان گفت، هنرمند کسی است که از منظری خاص به جهان می نگرد. او ابتدا با احساس خلأیی درونی و فقدان هویت به دنبال هویت بخشی به خویشتن دست به خلق اثر می زند و می کوشد در طی فرآیند نمادین سازی اثر هنری اش خلأ درونی خویش را پر سازد. اوست که دوره و عصر خویش را درک کرده و واقعیت به زعم خودش را می آفریند که می تواند خبری از آینده بدهد.

پیدایش هنر و باز تولید هنری:

گرد آوری اساطیر اولین گامی است که در راه تدوین جهان و بشریت انجام گرفته است. اساطیر و اسطوره ها بی شک از شکل های ابتدایی هنر انسان اولیه بوده است. غم و شادی و آرزو های نهفته آنها در قالب قصه و افسانه یا نقاشی بیان می شده است. غم و شادی ها و آرزو های انسان با شکلی متفاوت از قبل تا به امروز ادامه دارد. پس هنر تمام شدنی نیست و وابسته به حضور انسان همچنان به حیات خویش ادامه خواهد داد. نخستین سبک های هنری در سایه فرمانروایی استبداد گران شرقی آفریده شدند و بی آنکه چندان تغییری کنند هزاران سال به جای ماندند. ویژگی "اصلیت" آثار هنری، اصالت و یکتایی آن است. اصلیت اثر هنری بدین معناست که این اثر را هنرمندی مشخص آفریده و کیفیت هنرمند در اثرش هویدا می گردد. ارزش اثر هنری بر این اساس است که هنرمند از اثر آفریده خود جدایی ناپذیر است. از دید جامعه شناسان اثر هنری یک فرآیند است که همکاری افراد متعدد را طلب می کند. از این منظر اثر هنری را نمی توان جدا از هستی و زمینه اجتماعی اش فهمید. زیبایی شناسان معتقدند که اثر هنری برای تمام بشریت و برای همه زمان ها حرف می زند اما هنگامی که زیبایی شناسان هنر را فعالیتی تخصصی قلمداد می کنند که فقط برای گروه های محدودی با علایق ویژه معنا و مفهومی دارد؛ ادعای جهان روا بودن هنر را باطل می کنند؛ به نظر می رسد که باید هر دو دیدگاه را اتخاذ نمود و تکیه بر هر دیدگاه ما را از نظر گاهی دیگر باز می دارد. برای بررسی هنر باید کاوید و در پی منظرگاه های جدیدی برای نگریستن بود. چطور می توان زیبایی شناسانه به اثر نگریست وقتی هستی و زمینه اجتماعی اثر را مد نظر قرار نداد؟! این دو دیدگاه هایی هستند که در جوار هم می بایست دیده شوند و مد نظر قرار گیرند و هر کدام امکان وجود دیدگاه دیگر در خود دارد. تنوع در فرم و تیپ ها شرایط را برای ایجاد تمایز های بیشمار آثار هنری فراهم می آورد.

ریشه هنرهای زیبا به عصری باز می گردد که با عصر ما متفاوت و قدرت انسان بر اشیاء ناچیز بود. بخش مادی همه ی چیزها امروز دیگر نمی تواند از چنگ علم مدرن بگریزد. امروز دیگر مکان و زمان و ماده آنچه قبلاً تعریف می شدند نیستند. امروزه با وجود نوآوری های تازه کل تکنیک هنر دگرگون شده و مفهوم هنر تغییر یافته است.

باز تولید پذیری اثر هنری، یعنی آنچه آدمی ساخته بود همواره می توانست به دست آدمیان دوباره ساخته شود، مثلاً شاگردان برای تمرین اثر هنری را باز تولید می کردند و استادان برای پراکنده کردن آثارشان یا بازرگانان برای فروش رساندن آثار هنری آنها را باز تولید می کردند هر چند به روش های سنتی و این باز تولید دستی اثر هنری نام دارد. در باز تولید تکنیکی که از سالیان دور کم و بیش اتفاق می افتاده اثر هنری دیگر در آن چیزی از ذوق و علاقه انسانی دیده نمی شود. یونانیان از جمله کسانی بودند که به دو شکل به باز تولید اثر هنری می پرداختند یکی از طریق کنده کاری بر روی چوب انجام می گرفت. با کنده کاری روی چوب بود که گرافیک به باز تولید پذیری در آمد بعد نوبت نوشته شد با آمدن صنعت چاپ باز تولید با لیتوگرافی وارد مرحله جدیدی شد. با آمدن عکاسی، دست، از وظایف باز تولید تصویری خلاصی یافت و بر عهده ی چشم



نگرنده از پشت لنز دوربین قرار گرفت و سرعت باز تولید تصویری با آمدن صنعت عکاسی چندین برابر شد و همزمان با سخن گفتن هنرپیشه بر روی صحنه فیلم برداری انجام می شد. با آمدن هنر فیلم برداری بازتولید تکنیکی شکل استاندارد ی به خودش گرفت اما در پیشرفته ترین باز تولید پذیری ها، آن فاقد یک چیز است، "اکنونی اثر هنری". هستی اثر در جایی به جا مانده که در آن به وجود آمده، در واقع اصالت آن به جا مانده و تنها تصویری از آن مشاهده می شود و بدون حضور روح اثر که باعث عمق بخشی به آن می شود، همان چیزی که هگل لازمه فرآیند باز شناسی می دانست.

شناخت هنر:

هنر زاده درونیات فرد است و هستی اجتماعی که هنرمند در آن رشد یافته درونی او شده و فرم و سبک زندگی او را تعیین کرده و شکل داده است. این کشاکش پایان ناپذیر میان درونیات و هستی اجتماعی درونی شده همچنان ادامه دارد و هنر از این میدان کشاکش سر بیرون می آورد؛ جایی که هنرمند سعی می کند و در تلاش است بخشی از درونیات خویش را به ثبت برساند. در شناخت اثر هنری هر دوره لازم است مؤلفه های هستی اجتماعی آن دوره با تمام ساز و کارش نیز مد نظر قرار گیرد و یکی از این مؤلفه ها طبقه اجتماعی است.

هنر شناسی را می توان به دو دید نگریست ۱- دید ایستا ۲- دید پویا

به مفهوم هم زمان و در زمانی دیدن هنر است. به طور مثال همین بزرگ شدن خود انسان، ما انسان ها به جلو می رویم و بزرگ میشویم و همچنین به درون گذشته چرخ می خوریم و گذشته درون ماست. این بزرگ شدن به معنای گسست از گذشته نیست. هنر نیز به همین منوال است اما بررسی هنر در یک بازه ی زمانی مشخص دیدی ایستا به موضوع هنر می باشد. به نظر می رسد برای رسیدن به نگاهی جامع می بایست هر دو دیدگاه را مد نظر قرار داشت.

آیا اثر هنری وجود دارد؟

نگاهی واقع گرایانه می گوید، اثر هنری از آن قسم چیزهایی است که وقتی بوجود می آید به باورهای هیچ کس وابسته نیست یا تحت تأثیر واکنشی قرار نخواهد گرفت. اما چیزی که تاریخ نشان داده این است که شرایط اقتصادی هر دوره تأثیری مستقیم بر هنر دارد. موج های اقتصادی نه تنها بر حجم هنر بلکه بر ماهیت آن نیز اثر گذار است. نقاشی از بین قالب های هنری دیگر با هر بار رونق اقتصادی تجدید حیات می یابد، شاید به این علت که نقاشی شکلی از کلیت را در یک صحنه با معجونی از رنگ ها و ظرافت های هنری به تصویر می کشد که هر بیننده ای را مجذوب خود می کند و این یکی از علت های رونق یافتن آن می باشد. کما اینکه نیز می دانیم دنیای کنونی عصر جولانگاه تصاویر است و نقاشی جایگاه ویژه ای دارد.

نخستین ایدئولوژی ها و فرهنگ ها:

در عصر تشکیل دولت، رومی ها خدایان بسیاری را می پرستیدند. آنان معتقد بودند که هر شیء و پدیده ای روح خود، خدای خاص خود را دارد و هگل این روح را به روح تاریخ مبدل ساخت، طوری که انسان را از جبرگرایی مطلق خود می رهاند و هنر را جایگاهی برای پدیدار شدن روح قلمداد میکرد.

زیر نفوذ دایمی یونان، رفته رفته موجبات یکپارچگی خدایان رومی و یونانی و بخشیدن خصائل انسانی به خدایان رومی فراهم شد و صحنه را برای ظهور و آمدن اندیشه هگلی فراهم نمود. بدون پدیدارشناسی و حضور روح چطور می توان به بررسی موضوع هنر پرداخت؟ هنر را میتوان همچون امر واقع دید. این هنر است که خدشه بر پوستین سخت قوانین و ایدئولوژی ها می اندازد و آنجا همان جایی است که لزوم وجود چیزی فراتر از زندگی هر روزه احساس می شود.



هنر در نزد گذشتگان:

در نزد افلاطون هنرِ اعلا، هنری قانون گذار و مربّی است و او باید سخن آخر در خصوص هنرها را بگوید، زیرا وظیفه او تضمین این است که آنها وظیفه صحیح خویش را در حیات تمامی نظام اجتماعی ادا کنند. هنر به دلیل اینکه زیبایی را به اذهان عرضه می کرد باعث شده بود که آبابی کیسا به دیده تردید و شک به آن بنگرند و پیوسته نگران آن باشند که هنر مهلکه را بر آنها تنگ کند چون آبابی کیسا بشارت چیزی را می دادند که دسترس پذیر نبود اما هنر نگاه زمینی داشت و توجه به دنیای پیرامون از ملزوماتش بود و این امکان وجود داشت شرایط را برای کیسا پر خطر سازد. به همین علت بود که آنها از هنر به نفع موعظه های خود استفاده می کردند و این چنین بود که هنر نتوانست جدا از هر کارکردی رها به حرکت خویش ادامه دهد.

در نزد فیلسوفان بزرگ گذشته همچون هگل زیبایی بیرونی است چون او به پدیدارشناسی قائل است و نوع دیدگاه پدیدارشناسی او دو طرفه است یک بده بستان بین سوژه و ابژه. پس نگاه هگل زمینی است و برعکس چیزی که خیلی ها به آن معتقد بودند و شاید باشند هگل یک ایده الیست نیست. روحی که هگل از آن صحبت می کند که به صورت هنر خودش را پدیدار می سازد، روحی بس بزرگ و شامل ناخودآگاه تاریخی و مفهوم عصر و دوره ی تاریخ است که به صورتی نامحسوس در اثر پدیدار می شود. ما وجود چیزی را در اثر هنری حس می کنیم. روح هنر همانند یک امر واقع عمل می کند سعی در پدیدار شدگی دارد اما این جدال میان پدیدار شدن و نشدن در هنر پیوسته ادامه دارد. روح هگلی روحی بس بزرگ که در طی تاریخ از خود آگاهی می یابد، شاید منظور هگل از این آگاهی یافتن لحظه ای مکث کردن و به عقب نگاه کردن است جایی که نقطه پرچ لاکنانی نیز نامیده می شود جایی که معنا برای لحظاتی پدیدار می گردد. نقاط پرچ تاریخی آستانه هایی هستند که همانند ایستگاه هایی عمل می کنند که تاریخ در آن مکان ها می ایستد و اندکی نفس می کشد. این ایستگاه های تنفسی محل تجلی روح هنر است.

5

فرهنگ و هنر:

فرهنگ دست اندر کار خلق هویت و شخصیت آدمی است اما آن بخشی از وجود آدم را پر می کند اما بخش دیگر از آن خالی می ماند و هر انسانی برای پر کردن خلأ درونی به طریقی دست به عمل می زند و هنرمند نیز هنر می آفریند و در طی فرآیند شکل گیری هنر سعی در سر در آوردن از خود و بدست آوردن هویت دارد. مثلاً یک نویسنده در حین نوشتن اثر تحت تاثیر قرار می گیرد، طوری که او بعد از به پایان رساندن اثرش آن آدم قبلی نمی تواند باشد. (انسان دو بار در یک رودخانه شنا نمی کند)

"زبان" یکی از مظاهر فرهنگ است که به ما داده و ما بدون چند و چون آن را پذیرفته ایم اما هنرمند کسی است که خود آستین بالا می زند و با مصالحتی که دارد دست به آفرینش می زند. آیا فرهنگ هنر را درست می کند یا هنر دست اندرکار ساختن فرهنگ است؟ به نظر می رسد این هنر است که فرهنگ را زنده نگه می دارد در غیر این صورت فرهنگ در نطفه خود خفه می گشت و توان حرکت نداشت. شاید می توان اینگونه دید که هنر فرهنگ را قال می گذارد و از آن فاصله می گیرد و وقتی باز دوباره بر می گردد، این بار با دشنه ای کوچک شکافی عمیق را درون پوسته فرهنگ می اندازد و آن را دچار تلاطم می کند.

تأثیر روانکاوی بر هنر:

تا قبل از فروید، این هنر و بالاخص داستان نویسی بود که حوزه های روانشناسی را هدایت می کرد و عمق و تجلی می بخشید؛ با سر کار آمدن فروید این بار روانکاوی افسار را بدست گرفت. بعد از آن فلسفه و هنر به دنبال روانکاوی به حوزه ی



زندگی روزمره کشیده شدند. در دوران مدرن روانکاوی سعی بر این داشت تجلی حوزه های شناختی اش را مثلاً در ادبیات پدیدار سازد؛ همانطور که می دانیم حوزه ی پدیداری هر چیزی جایی دیگر است.

با مشخص شدن زوایای ذهن انسان و موشکافی در مکانیسم ذهن او تأثیرات شگرفی بر روی هنر و مخصوصاً ادبیات گذاشت. تا قبل از آن ما در هنر با شکلی از بازنمایی واقعیت روبرو بودیم اما با روانکاوی شکل و فرم هنر دگرگون گشت و کم کم متوجه این امر شدیم که ذهن انسان بر اثر آرزوها و اضطراب ها واقعیت را آشفته می بیند و این فهم تأثیری شگرف در هنر گذاشت. ما اکنون با تصویری کج و معوج شده از دنیای بیرون (واقعیت عینی) از زبان هنرمند روبرو بودیم. حال هنرمند از زاویه ی خاص به اشیاء و پیرامون می نگرد از نظرگاهی بسته به علاقه ی شخصی خودش که میل او آن را تقویت و در آن دست می برد و واقعیت خود را به تصویر می کشد.

داستان به عنوان نوعی از هنر در خدمت حقیقت:

از نقوش روی دیوار غارها بر می آید که انسان به دنبال رفع اساسی و طبیعی ترین نیازهایش به سراغ حکاکتی بر روی دیوار غارها رفته است. او علاوه بر نیازهای مادی نیازهای روحی و روانی داشته و در پی پاسخ به سؤال های خود و برای سر در آوردن از خویش به دنبال معنایی برای حیاتش بوده است.

داستان و روایت و نمایش به منزله ی شیوه های شاعرانه ی زبان از نخستین روزگاران در همه ی جوامع تولید می شده اند. چرا این شیوه، زبانی شاعرانه داشته است؟ شاید به این دلیل که انسان در کند و کاو ابتدایی بوده و با هر چیز بیشتر از روی احساسات غم و شادی و ترس روبرو می شده است با وسیع شدن قدرت تعقل و تفکر بشر، زبان شکل عینی تری به خودش گرفته است.

داستان به عنوان یکی از اشکال این تلاش انسان تا به امروز ادامه دارد در قرن ۱۸ میان فلسفه و ادبیات اثر متقابلی بوجود آمد و حوزه فلسفه کم کم داشت زمینی تر می شد تا دوران روشنگری که خود انسان موضوع مورد تأمل قرار گرفت و رمان ظهور یافت. در رمان بود که جایی برای اندیشه به موضوع انسان و زندگی او باز شد و رمان تا امروز همچنان ادامه دارد اما نه به شکل قالب گذشته اش.

رمان شکل گرفته از عصری بود که فردیت اهمیت یافت؛ عصر روشنگری و تمرکز بر فرد انسانی و تجربه های او. حماسه خوانی های هومری به موقعیت های خاصی اختصاص داشت و قصیده های حماسی به مناسبت جشن های ویژه ای سروده می شد این گونه شکل ها درست بر خلاف جریان ادبیات امروز که به موقعیت های خاصی وابسته نیست به مراسم خاصی تعلق داشتند و عجیب نیست که مفهوم "ژانر" یا "نوع" تقریباً خود به خود در نظریه ی "ادبی" یونان به وجود آمد. برای شاعر یونان باستان نقش شنونده الزامی بود و در فرهنگ یونان شعر غنایی نقشی بسیار کمرنگ تر از شعر حماسی و نمایشی داشت. چون حماسه برای دفاع از چیزی فراتر از خواسته های فردی دست به عمل و ایستادگی می زد و برای دفاع از روح قومی و قبیله ای، تنها شکلی از جامعه انسانی که در آن زمان برای ادامه دادن زندگی برای بشر امکان پذیر بوده است. در این بین هم آرمان هایی جمعی شکل می گرفته، هم دفاع از قوم و قبیله و همچنین پاسداری از آن در برابر حملات غیر.

ویژگی هنر:

ما در زندگی روزمره با شکل تمامیت یافته ی هیچ چیزی روبرو نیستیم بلکه همیشه با بخشی از فرم هر چیزی مواجه می شویم و تنها در هنر است که این فرم در فضای فانتزی شده بر روی پرده پدیدار می شود و خواننده نیز از دیدن این تمامیت لذت می برد. فرم جدید یعنی یک ایده و راه حلی نو، یعنی پیشنهاد نگاهی جدید به زندگی مثلاً نگاهی که کافکا به دوران خویش دارد با نگاهی که ولف به دوره و عصر خودش دارد زمین تا آسمان متفاوت است. ایده آلیست ها نگاهشان بیشتر به



دورنیات انسان باز می گردد و با بیرون کمتر کار دارند حال آنکه این درونیات از کجا ناشی شده از یک شرایط دیگر که باید برای پاسخ این سؤال به سراغ آن شرایط رفت.

راه های بسیاری برای کاوش در جهان عینی وجود دارد و یکی از این راه ها هنر است و در هنر و تنها در هنر است که انسان حین کاوش لذت و کیف را تجربه می کند. ویژگی هنر نه فقط در مهارت استفاده از ابزار هنری است بلکه در نوع نگاه و شیوه برخورد با آنهاست. به طور مثال در داستان و ادبیات نویسنده دوست دارد غروب خورشید را آن گونه بنویسد و توصیف نماید که خودش درک کرده است و شیوه ی مواجهه ی او با هر چیز نوع کیفیت و سبک زندگی او است. ابزار هنری مثلاً میراثی است که به هنرمند به ارث رسیده و اوست که حین آفرینش اثرش چیزی به آن اضافه یا از آن کسر می کند و شکلی نو می آفریند. اگر این چنین نبود زبان روایت تمام داستان ها از ابتدا تا کنون یکی می بود. هر روز که می گذرد حوزه ی هنر بیشتر به زندگی روزمره نزدیک و نزدیکتر می شود. چرا که باید انسان رضا به داده دهد و به جای جستجوی محال و به دنبال رؤیاهای دست نیافتنی، یاد بگیرد با قسمت خویش بسازد و لذت را میان جزعی ترین و پیش پا افتاده ترین مسائل زندگی روزمره اش بجوید و این هنرمند است که با رفتن سراغ پیش پا افتاده ترین و معمولی ترین موضوعات روزمره شاهکار می آفریند.

اصطلاح واقعیت در مورد هنر شامل هم جهان بیرونی و عینی طبیعت و فعالیت انسان، هم جهان روانی، ذهنی و درونی تفکر درباره زندگی و پاسخ به آن است. این دو ساخت مربوط به یکدیگرند همچون جزعی جدانشدنی چرا که با نبودن هر ساحت، ساحت دیگر وجود ندارد. همیشه چیزی فراتر از عین وجود دارد و چیزی که احساس می شود و ما با تأثیراتش مواجه می شویم، چیزی که علت وجودی اش را از همان ساحت ذهنی بشر گرفته است. ما ناخود آگاه واقعیت را از دیدگاه خودمان تفسیر می کنیم.

هنر در عصر امروز:

دنیای امروز نوساناتی را در شکل هنر به وجود آورد نوسانات بازار شکل واقع گرایی ساده را به فرم امپرسیونیسم شلوغ تبدیل کرد. آنقدر از عین فاصله گرفته شد که به شکل و سبک بی یال و دمی مثل کوبیسم در آمد؛ تنها به دلیل کسب سود و منفعت از فروش محصولات هنریشان. هنر بیشتر از پیش تابع عرضه و تقاضای بازار شد تا استعداد هنری هنرمند و شاید به همین دلیل است که امروز شاهد ظهور سبک ها به شیوه ی گذشته نیستیم چون دیگر روح هنر بازاری شده است و هنرمند هر چقدر نیز سر سخت باشد از این موضوع استثنا نیست از انتخاب اندازه تا سایز کتاب و نوع کاغذ و ناشری که کتاب را به چاپ می رساند اثر هنری را به سمت کالا شدگی پیش برده است. آیا راه برون رفتی از این موضوع وجود دارد؟ البته که هنر می تواند از خودش پاسداری کند و تا حد امکان تحت تاثیر فرهنگ بازاری قرار نگیرد. هنر چیزی را درونش حمل میکند چیزی فراتر از زمانه ی خویش و همین می تواند شاه کلید نجاتش باشد.

شکل گیری هنر نیازمند وجود روح انسان هاست. انزوا و منزوی بودن چیزی را خلق نمی کند. هنرمند می آفریند و لازمه اش داشتن جهانی وسیع و پیوندی محکم با جهان پیرامون است. اما هنرمند امروز هنر خود را در پیوند با اشیاء خلق می کند و فاجعه همین است چرا که فاصله گیری از اجتماع انسانی به گونه ای بازگشت به زندگی بدوی را تولید می کند.

هنر امروز به عقیده ای شناخت ناپذیر گشته و ما در سیل قاب ها و اسلوب های بیان هنری گم شده ایم و از طاعون زدگی رسانه های جدید خلاصی نداریم و ما را دچار وجد لحظه ای شده ایم که دیگر به خودمان در قالب هنرمند زحمت آفرینندگی نمی دهیم. رسانه ها دیدن انواع قاب ها و موضوع ها را برایمان دسترس پذیر ساخته اند که دیگر لازم نیست برای تهیه نسخه ی دیگر از اثرمان زحمتی چند بکشیم. صنعت کولاژ زندگی مان را کولاژی کرده بی یال و دم و اشکم شده ایم، سر در نمی آوریم که متعلق به چه دوره و عصر و زمانی هستیم. همزمان می توانیم در لباس گلا دیاتور های باستان در فضای مجازی حاضر



شویم یا همچون موبدان زردتشتی جلوه گر شویم یا نقاب انسان امروزی عصر فناوری را به چهره بزنیم. چه فرقی میکند وقتی دنیای مجازی است و محدودیتی وجود ندارد.

مدرن سازی و هنر:

هنر امروز تکثیری شده و از حالت خاص بودگی بیرون آمده و این محل و جایگاه جدال دائمی میان هنر با فناوری است. در این عصر ماشینی هنرها همه به یک شکل نزدیک به هم در آمده اند، همانطور که ما امروز با هزاران الگو از یک چیزی روبرو می شویم در هنر نیز مسئله به همین منوال است؛ شاید امروز هنر بیش از اندازه زمینی شده و وجه ایده آلیستی خود را به تعبیری از دست داده یا رو به زوال رفته است. به نظر می رسد امروز در هنر دیگر اثری از روح هگلی نیست چیزی که جان افزاست و اثر را سمت عمق داشتن می کشاند. امروز به تعبیری با هنر نانو و آثاری به سبک نانو روبرو هستیم و در این گرماگرم این قدرت تفسیر واقعیت به دست انسان است که به او شکوه انسان بودن و هنر آفرینی می بخشد.

منابع:

- کامبریج، ارنست هانس. تاریخ هنر. مترجم: علی رامین. تهران: نشر نی، ۱۳۷۹. ص. ۱-۱۹۵
- لوناچارکسی، آناتولی و گارودی، روزبهو برشت، برتولد، تاریخ هنر. مترجم: ج. نوایی. تهران، نشر سپیده، زمستان ۱۳۳۷. ص. ۵۶-۴۳
- بنیامین، والتر، زیبایی شناسی انتقادی. مترجم: امید مهرگان. تهران، گام نو، ۱۳۸۲. ص. ۱-۳۰
- لاکست، ژان، فلسفه ی هنر. مترجم: محمدرضا ابوالقاسمی. تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۲. ص. ۲۵-۵